

سرنوشت بحران تجاوزها به ایران، در گروگان دو بینش در سه کشور بازیگر در جنگ! نگرشی به

بینش سوم

علی صدارت

در این زمان، بازیگران اصلی جنگ در خلیج فارس، ایران و امریکا هستند. نقش «قوای نیابتی» در این خشونت‌گسترهای فاجعه‌آمیز، غیرقابل انکار بوده است. وقتی صحبت از «قوای نیابتی» می‌شود، توجه و تمرکز بسیاری، ناخودآگاه، به سمت «قوای نیابتی ایران» منعطف می‌گردد، و حزب‌الله و انصارالله و... تداعی می‌شود. دلیل این توجه و تمرکز ناخودآگاه هم واضح است! و آن این‌که اکثریت نزدیک به اتفاق رسانه‌ها و شبکه‌های خبری بزرگ، زیر سلطه صهیونیسم بوده‌اند، که به علت انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷، از همان آغاز دشمنی با ایرانیان را شروع کرده و به مدت ۴۷ سال ادامه داده‌اند، و جبهه‌های متعدد از جنگ روانی علیه ایران و ایرانیان را مدیریت می‌کنند. ولی حقیقت این است که استفاده از «قوای نیابتی» نه تنها در ابتدا از طرف مقابل شروع شده و ادامه یافته، بلکه بسیار تشدید هم شده است!

بنا بر گزارش‌ها، امریکا حدود ۷۰۰ تا ۸۰۰ پایگاه نظامی در ۱۳۰ کشور خارجی دارد! که شامل پایگاه‌های زمینی، هوایی، دریایی و مراکز جاسوسی می‌شود.

«اسرائیل» به‌مثابه یکی از آن پایگاه‌های نظامی، و بلکه مهمترین آن‌ها است! با توجه به روابط رژیم اسرائیل و امریکا، این‌که در هر زمانی، کدامیک از این دو، «قوای نیابتی» آن دیگری است، قابل تأمل است! آیا رژیم اسرائیل «قوای نیابتی» امریکا در منطقه ماست؟ و یا امریکا «قوای نیابتی» رژیم اسرائیل در دنیا است؟ ولی در هر دو صورت، رژیم اسرائیل و امریکا، بدون سایر «قوای نیابتی» خود در منطقه، این تجاوزها را حتی نمی‌توانستند آغاز کنند، چه رسد به این‌که جنگ را به مدت ۱۴ ماه ادامه دهند.

به هر حال، در هر سه کشور، یعنی ایران از یک طرف، و رژیم اسرائیل و امریکا در طرف دیگر، د و بینش عمده در دو سر یک طیف، در مقابل هم وجود دارند:

۱- جنگ، جنگ تا پیروزی!

۲- صلح به هر قیمت!

اول بینش جنگ، جنگ تا پیروزی!:

بسیاری هستند که هم در جامعه مدنی، و هم در جامعه سیاسی، و هم در رژیم اسرائیل، به این شعار واقعا معتقد هستند:

«جنگ، جنگ تا پیروزی!» و بلکه «جنگ، جنگ تا رفع فتنه در دنیا!» از دید آن‌ها «پیروزی» یعنی نی «اسرائیل بزرگ» به عنوان «سرزمین موعود» برای «قوم برگزیده»، و «فتنه» هم یعنی هر کسی و کشوری که در سر راه هدف «اسرائیل بزرگ» قرار بگیرد! که البته در این میان، ایران و ایرانیان را بزرگترین مانع رسیدن به آن هدف می‌دانند!

بسیاری هستند که هم در جامعه مدنی، و هم در جامعه سیاسی، و هم در دولت امریکا، به همین نوع شعارهای «جنگ، جنگ تا پیروزی!» و بلکه «جنگ، جنگ تا رفع فتنه در دنیا!» باور دارند. جان هیگی و مارک بیلتز دو کشیشی هستند که این شعارها را در باورهای آخرالزمانی تبلیغ می‌کنند. ک شیش جان هیگی John Hagee از جمله این باور را تبلیغ می‌کند:

«...برای تعجیل و تسریع ظهور دوباره مسیح، باید از اسرائیل پشتیبانی کرد. در هنگام ظهور دوباره مسیح، جهودها مجبور خواهند شد به مسیحیت بگروند، و گرنه باید سوزانده شوند!...» طرفه اینکه امثال این تفکر توسط همان «جهودها» یعنی رژیم اسرائیل و لابی آن‌ها، حمایت می‌شوند! برخ ی از دیگر ادعاهای جعلی «دینی» هیگی و شرکا از این قرار هستند:

...خداوند در انجیل دستور داده است که دولت اسرائیل را باید پشتیبانی کرد!

...اسلام نه تنها خشونت را تحمل می‌کند، بلکه دستور به خشونت می‌دهد!

...قران دستور می‌دهد کلیمیان و مسیحیان باید کشته شوند!... امثال هیگی در کلیساهای بسیار پر طرفدار، و نیز در گرایش‌های سیاسی مانند مسیحیان صهیونیست، و مسیحیان ملی‌گرا، توانسته‌اند ثروت‌های عظیمی را در اختیار داشته باشند که در جنگ احساسی-روانی مصرف می‌شود. و نیز در انتخابات، امریکا هزینه می‌گردد تا نامزدهای لابی رژیم اسرائیل را پیروز بنمایند.

می‌دانیم که این دیدگاه در ایران هم وجود دارد. حتی رسانه‌های دولتی هم این نظر را در زمان تجاوز صدام به میهن ما، تبلیغ می‌کردند. ولی الان بعد از زیست در آن تجربه هستیم. اکنون ۱۴ ماه است که تجربه تجاوزهای نظامی را زندگی می‌کنیم و تروریسم اقتصادی ۴۷ ساله، ابعاد بی‌سابقه‌ای پیدا کرده‌اند. در این شرایط، طرفداران «جنگ، جنگ تا رفع فتنه در دنیا!» معدود و بسیار کمتر از زمان جنگ صدام است.

گرچه اکثریت مردم ایران و امریکا خواهان پایان جنگ هستند، ولی خواسته‌های مردم اسرائیل و طرفداران آن رژیم، طور دیگری است!

مقایسه دغدغه‌ها و خواسته‌های مردم ایران و امریکا، قابل تأمل است. در حالی که نگرانی اکثر امریکایی‌ها تورم چند دهم درصدی و قیمت بنزین است، دل‌نگرانی و اضطراب ایرانیان، حیات و ممات انسان‌ها و بلکه حیات ملی، تکه‌پاره شدن ایران توسط جدایی‌خواهان و تجزیه‌طلبان و جنگ‌های بی‌پایان مابین طرفداران «فدرالیسم استانی» برای تعیین کردن حدود و مرزهای استانی بعد از تکه‌پاره کردن میهن ما است! ولی ایرانیان آمادگی و توانایی خود را برای تحمل سختی‌های اقتصادی، نشان داده‌اند. میزان تحمل ایرانیان در ادامه این وضعیت صبر و انتظار، و انسداد تنگه هرمز، بسیار بیش‌تر از امریکایی‌ها است. تا کنون هیچ تحلیل‌گری را ندیده‌ام که مخالف این نظر را ابراز کند.

ولی در میان این سه کشور، این وضعیت در مردم اسرائیل برعکس است، و اکثراً خواهان ادامهٔ جنگ هستند! در انتخاباتی که قرار است در آبان ۱۴۰۵ در رژیم اسرائیل انجام شود، شعارهای انتخاب اتی غالب این است که چرا نتانیاهو جنگ و خشونت بیشتری را اعمال نمی‌کند! یعنی همان دیدگاه «جنگ، جنگ تا رفع فتنه در دنیا!» که در بالا اشاره شد.

دوم بینش صلح به هر قیمت!

به‌نظر می‌رسد که این دیدگاه در امریکا بیشتر شده است. بسیاری این واقعیت را دریافته‌اند که باز شدن تنگهٔ هرمز با شرایط ایران، به مردم امریکا ضرر کمتری می‌زند تا ادامهٔ انسداد آن. نیاز امری کا به نفت منطقهٔ ما ناچیز است. اکنون امریکا در عمل سرنوشت نفت ونزوئلا را در دست، و آن کشور در عالم واقع توسط مارکو روبیو، وزیر خارجهٔ ترامپ اداره می‌گردد! اکنون تمایل به خروج امریکا از منطقهٔ ما، با قوت بیشتری مطرح می‌شود. چندی پیش، ترامپ و شرکا «دکترین دانرو» را مقابل «دکترین مونرو» مطرح کردند، که بر آن مبنی، امریکا تمرکز سلطه‌گری‌ها و سیاست‌های اس‌تعمارگرانه خود را بر نیم‌کره غربی متمرکز کند.

خواست بسیاری از مردم اسرائیل، در نقطهٔ مقابل است! و اکثریت آن‌ها رویای «اسرائیل بزرگ» به عنوان «سرزمین موعود» برای «قوم برگزیده» در سر دارند. متأسفانه تا وقتی که حمایت‌های هم‌ه‌جانبهٔ امریکا از صهیونیست‌ها ادامه دارد، بعید به‌نظر می‌رسد که آن‌ها متمایل به صلح بگردند! زیر فشار افکار عمومی در صهیونیسم، به‌خصوص درست‌راستی‌های افراطی، نتانیاهو خود را ناچار دیده است که صریحاً در مقابل دوربین‌ها اعلام کند که ... تا وقتی من نخست‌وزیر هستم، چیزی به اسم کشور فلسطین یا راه حل دو کشوری به‌وجود نخواهد آمد! ... وی از همان ابتدای امضای قرارداد صلح با حماس و بعد از آزادی زندانیان اسرائیلی، مفاد آن را نقض کرده است. اکنون اشغال غزه توسط رژیم اسرائیل، به حدود ۷۰٪ رسیده است! نتانیاهو شرایط مورد توافق در سیرک سیاسی شرق‌الشیخ برای خروج ارتش رژیم اسرائیل از فلسطین را منتفی می‌داند.

در رابطه با بینش دوم، ایرانیان، تسلیم ایران را با پوشش صلح نمی‌پذیرند. بی‌اعتمادی به رژیم اسرئیل و امریکا، بی‌دلیل نیست، و سابقه آن منحصر به کودتای ۱۳۳۲ و ۱۳۶۰ نمی‌شود. آن‌ها باعث بسیاری از بحران‌ها و بی‌ثباتی‌سازی‌ها از انقلاب ۱۳۵۷ تا به حال بوده‌اند، که مستقیماً و یا به‌طور غیر مستقیم، باعث وضعیت فعلی ایرانیان شده است. چرا که ۴۷ سال است که هرگاه ایرانیان تمایل به سیاست ملایم‌تری را با امریکا از خود نشان داده‌اند، با زیاده‌خواهی و انتظار تسلیم مطلق ایرانیان در مقابل امریکا روبرو شده و تحریم‌ها علیه ایران را ادامه داده و سخت‌تر کرده‌اند. شکی نیست که رژیم اسرئیل و لابی آن در شکست تمایلات دو طرف برای برقراری روابط طبیعی عامل اصلی بوده است! امریکا دولتی است که سابقه فراموش نشدنی شروع و باز شروع تجاوزهای نظامی به وطن ما را دارد، آن هم درست در میانه «مذاکرات»! این بدقولی و خیانت از دیده کسی پوشیده نمانده و از یادها نمی‌رود!

بعد از تهدید ایران به حمله‌های بی‌سابقه از جنگ جهانی دوم، ترامپ امروز و ظرف دو سه روز گذشته، لحن خود در رابطه با ایران را ملایم کرده است! این تغییر لحن که نتیجه استقامت و ایستادگی ایرانیان بوده است، این‌طور ترجمه می‌شود که نزدیک به ۱۴ ماه تجاوزات و جنگ و ستیز نظامی با ایران، که از ۲۳ خرداد ۱۴۰۴ شروع شده و قرار بود فقط یک «سفر تفریحی» یکی-دو روزه باشد!، نتیجه‌ای مشابه ونزوئلا را برای امریکا نداشته! قدرت‌ها نتوانسته‌اند به هیچ‌یک از هدف‌های استراتژیک اعلام شده در جنگ علیه ایران برسند.

به دلیل ناکامی رژیم اسرئیل و امریکا در تجاوزها به وطن ما، فهرست هدف‌های آن‌ها از روزی به روز دیگر تغییر کرده است. در ابتدا سلاح اتمی در راس آن فهرست قرار داشت. در حالی‌که اکنون قیمت بنزین مهمترین نگرانی مردم امریکا و اکنون برای آن‌ها، مهمترین هدف شده است، کم‌کم در مصاحبه‌های ترامپ و شرکا، مسدود کردن تنگه هرمز توسط ایرانیان به حاشیه رانده می‌شود!

ترامپ که قرارداد وین («برجام») را در دور اول ریاست جمهوری پاره کرد، و به طور یکجانبه از آن خارج شد، اکنون بر مسدودتر کردن «تنگه اقتصادی» علیه ایران تکیه می‌کند. این خشونت‌های اقتصادی، که در واقع کمتر از تروریسم اقتصادی نیستند، ۴۷ سال است که در کنار سایر خشونت‌ها و تجاوزها به حقوق، به ایران و ایرانیان تحمیل شده است. در تمام دنیا، کمتر کشوری است که تروریسم اقتصادی امریکا، از جمله تحریم‌ها و تعرفه‌های بی‌حساب، به عنوان وسایل اعمال سلطه و برتری طلبی، شامل حالشان نشده باشد! ولی شدت آنها به اندازه تجاوزات به حقوق ایرانیان نبوده است. این رویه قلدری اقتصادی ترامپ، از بین رفتن همونی دلار و پترود دلار و سامانه بانکی-

پولی امریکا را شتاب‌گیرتر کرده است. چرا که سایر کشورها، خود را ناچار دیده‌اند برای تراکنش‌های اقتصادی-

تجاری، راه‌های دیگری را بیابند. در بسیاری موارد این تروریسم اقتصادی، به مقدار زیادی کارایی خود را از دست داده است. اگر ایران به مدت ۴۷ سال قربانی این تروریسم بوده، کوبا ۶۷ سال است که تروریسم اقتصادی امریکا را تحمل کرده است. ترامپ حتی نتوانسته با انسداد کامل راه‌های کشتیرانی، و محروم کردن کوبا از واردات مایحتاج اولیه، از جمله نفت، باعث سقوط دولت کوبا بشود. با این یادآوری که ترامپ به علت شکست در تروریسم اقتصادی علیه کوبا، اعلام کرده بود که در سر راه بازگشت از «سفر تفریحی یکی-

دو روزه» به ایران، «توقف کوتاهی در کوبا» خواهد کرد، و برای «رژیم چنج!» تجاوزات از نوع ونزویلا و ایران را، به کوبا هم تحمیل خواهد کرد!

تروریسم سیاسی و فرهنگی، و تهدیدهای نظامی امریکا، همیشه پشتوانه تروریسم اقتصادی آنها بوده است. به‌طوری‌که همه رئیس‌جمهورهای امریکا طی «۴۷ سال» گذشته در رابطه با ایران و ایران‌نیان، مکرراً اعلام کرده‌اند که «گزینه نظامی روی میز است!» ترامپ هم گرچه هنوز همین ادعا را دارد، ولی به‌نظر می‌رسد که حملات نظامی که از ۲۳ خرداد ۱۴۰۴ شروع شد را، لااقل فعلاً، کنار گذا

شته است. ترامپ و شرکا در این زمان روی سقوط ارزش ریال و تورم شدید در ایران حساب می‌کنند ، که ایران را به تسلیم وادار کنند. وی دیروز گفت «... در حال حاضر با ایران در حال نیمه‌مذاکرات، هستیم!...»

بینش سوم:

بینش سوم، تلاش برای آگاهی بیشتر از حقوق، تلاش برای اتحاد حول محور حقوق، تلاش برای احقاق حقوق:

بینش سوم، نگرشی حقوقی است که با خشونت‌زدایی، صلح پایدار را به قدرت‌ها تحمیل می‌کند، یعنی دیدگاهی از منظر موازنهٔ عدمی. عملی شدن این دیدگاه فقط توسط مردم قابل تصور است. بدین معنی که نفی سلطه و تبعیض و خشونت و جنگ، در پندار یک حداقلی از ما مردم جا افتاده شود. باور به اصالت قدرت و زور و خشونت، همیشه عواقب ناگواری داشته، و فاجعهٔ خشونت‌گستری‌ها و کش‌ته‌سازی‌های ۱۸ و ۱۹ دی‌ماه ۱۴۰۴ فقط یک مثال از این مدعی است.

نکته مهم این دیدگاه این است که برای عملی شدن نگرش حقوقی، لازم است منفعلانه منتظر کسی ننشینیم! بایسته است که هر کدام از ما به خود یادآور شویم که مکان تلاش برای احقاق حقوق، در من، و زمان آن در زمان من، یعنی در همین زمان حال است! در صورت انفعال ما مردم و عدم تلاش کافی در حقوق‌مداری، این بینش سوم، دوباره مانند ۱۴۰۱ و ۱۴۰۴، کم‌رنگ‌تر می‌گردد، و خلاصه بوجود آمده توسط قدرت‌های خارجی، و «قوای نیابتی» آنها یعنی فرقهٔ ولایت پهلوی و فرقهٔ ولایت «انتیکی»

«فدرالیست» و سایر وابستگان به قدرت‌ها پر می‌شود. در آن صورت معلوم نیست که این‌بار به علت انفعال ما مردم، چیزی از وطن ما باقی بماند!

چند مثال ساده و عملی برای احقاق حق و حقوق برای پیشبرد بینش سوم:

با احقاقِ حقِ استقلال، اعتماد به نفس فردی و اعتماد به نفس ملی افزایش می‌یابد. در این صورت است که دست‌گذاری به سوی قدرت‌ها دراز نمی‌شود! باید مرتب به خود یادآور شویم که میدان ساختن سرنوشت، نمی‌تواند خالی بماند. اگر ما مردم منفعلانه میدان ساختن سرنوشت خود را خالی بگذاریم، این خلاء به‌ناچار و بلافاصله توسط قدرت‌ها و «قوای نیابتی» آن‌ها پر می‌شود. فقط در آن صورت است که امثال فرقه ولایت پهلوی و فرقه ولایت «اتنیکی» و سایر وابستگان به قدرت‌ها، امکان فعالیت پیدا می‌کنند. اگر ما امکان ورود آن‌ها را در جنبش‌های ۱۴۰۱ و ۱۴۰۴ فراهم نمی‌کردیم، به‌طور یقین الان این سرنوشت فاجعه‌آمیز و خطیر را برای خود نمی‌ساختیم!

با احقاقِ حقِ آگاهی‌یابی و با احقاقِ حقِ آگاهی‌رسانی، اسلحه روایت‌سازی و روایت‌پردازی را، در دست قدرت‌ها، بی‌اثر می‌کنیم! مدیریت روایت توسط قدرت‌ها، یا در واقع جنگ روانی، پیش‌نیاز همه جنگ‌ها است. آگاهی‌یابی از روایت واقعی، و آگاهی‌رسانی سایرین از حقیقت، قدرت‌ها را حتی از شروع کردن جنگ، عاجز می‌کند! ما ایرانیان در جنبش‌های سال‌های ۱۳۵۷، ۱۳۸۸، و ۱۴۰۱، و ۱۴۰۴ تجربه کرده‌ایم و ثابت کرده‌ایم که می‌توانیم با موفقیت با افکار عمومی دنیا دربیامیزیم، و شاهد نتایج مطلوبی از فشار آوردن آن‌ها به دولت‌های متبوع خود بشویم. در سال‌های منتهی به انقلاب ۱۳۵۷، فشار افکار عمومی امریکا بود که کارتر را، که توانسته بود با شعار انتخاباتی «حقوق بشر» به ریاست جمهوری برسد، مجبور کرد از پشتیبانی «قوای نیابتی» امریکا یعنی ساواک و په‌لوی و شرکا، بکاهد.

یادآوری و توجه به دو روایت واقعی لازم و بسیار مهم است:

- ۱- رژیم اسرائیل و امریکا و شرکا، بدون ساختن و پرداختن روایت فرقه ولایت پهلوی و فرقه ولایت «اتنیکی» نمی‌توانستند جنبش‌های ۱۴۰۱ و ۱۴۰۴ را از جوشش بیاندازند و جنگ و ستیزهای ۱۴ ماه اخیر را شروع کنند و ادامه بدهند!

۲- فرقه ولایت پهلوی و فرقه ولایت «اتنیکی» نمی‌توانستند بدون حمایت یک حداقل لازمی از مردم ، مطرح شوند و اصلا موضوعیتی پیدا کنند!

سرنوشت ما در بحران تجاوزها به ایران، در گروگان دو بینش در سه کشور بازیگر در جنگ قرار گرفته است! یکی «جنگ، جنگ تا رفع فتنه در دنیا!» و دیگری «صلح» به معنی تسلیم، آن هم هر چه سریع‌تر، و به هر قیمتی!

جنگ بد است، ولی «صلح به هر قیمت» بدتر، و برای ایران و ایرانیان بدترین است! چرا که تحمیل جنگ‌های آینده و سایر تجاوزهای مکرر به حقوق را در پی خواهد داشت!

آنچه خوب و خوب‌تر است، نگرش به بینش سوم، و تلاش برای احقاق حق و حقوق است! قدرت‌ها قادر به احقاق حق و حقوق نیستند، و نه تنها برای آن تلاش نمی‌کنند، بلکه حتی مجبورند از آن اجتناب، و حتی جلوگیری کنند!

سرنوشت بحران تجاوزها به ایران و ایرانیان، توسط ما مردم تعیین می‌گردد، هر کدام از تکتک همۀ ما به سهم خود و به نوبۀ خود!